

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

**چراغ بیست و یکم - تقدیم به سپهسالار لشکر اسلام، و بزرگسردار تاریخ ایران، شهید حاج قاسم سلیمانی و دو یار جاودانه اش در دنیا و آخرت، شهید ابومهدی المهندس و شهید عماد مغنیه اعلی الله تعالی درجاتهم فی اعلی علیین**

قال رسول الله، صلى الله عليه وآله وسلم:

الجهاد امر يع: الامر بالمعروف والنهي عن المنكر والصدق في مواطن الصبر وشتان الفاسق. (نهج الفصاحة -

حدیث ۱۳۳۸)

حدیثی که در طلیعة کلام برایتان آوردم، حدیثی پرمعنا بیست از آخرین پیام آور خدا، که ناظر است به **یکی از مهم ترین فروع و واجبات دین ما، یعنی جهاد.**

جهاد، بدون شک یکی از شورانگیزترین موضوعات در فرهنگ قرآن و روایات ماست. مولای ما، حضرت امیر - علیه السلام - در ابتدای یکی از خطبه های مشهور نهج البلاغه جمله ای درباره جهاد دارند که مثال گویایی از شورانگیزی و اهمیت این مفهوم در فرهنگ اسلامی است: «فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اوليائه؛ وهولباس التقوي و درع الله الحصينة وجنته الوثيقة. فمن تركه مرغبة عنه البسه الله ثوب الذل وشملة البلاء/ پس همانا که جهاد در بیست از درهای بهشت؛ که گشوده است آن را خداوند، برای خاصان از اولیاء خویش؛ و آن لباس تقواست و زره نفوذناپذیر خدا و سپر مطمئن او. پس هرکس که ترک کند آن را از روی بی رغبتی به آن، بپوشاند خداوند به او لباس ذلت و خواری را و بیفکند او را در بلاء».

در قرآن نیز آیات مربوط به جهاد، آیاتی هستند بسیار پرشور و هیجان؛ مثل این آیه مشهور سوره توبه که در وصف مجاهدان راه خدا آمده: «الذين امنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئك هم الفائزون\* يشرهم برهم برحمة منه ورضوان و جنات لهم فيها نعيم مقيم\* خالدین فيها ابدان الله عنده اجر عظیم/ آنان که ایمان آورده و هجرت کردند و جهاد نمودند در راه خدا، با اموال خویش و جان های خود، عظیم ترین درجه

را دارند نزد خدا و هم آنانند سعادت‌مندان\* بشارت می‌دهد آنان را ریشان به رحمتی از خود و رضوان؛ و بهشت‌هایی برای آنانست که در آن متعینند و مقیم\* جاودانه‌اند در آن تا ابد؛ همانا که خداوند در نزدش پاداشی عظیم است<sup>۲</sup>.

خب؛ مجاهدان چه کسانی هستند؟ همه می‌دانیم؛ کسانی که به‌خاطر دینشان در جنگ شرکت می‌کنند و در این راه از جان و مال خود می‌گذرند. اما یک سؤال؛ آیا تمام منظور قرآن از جهاد و مجاهد همین است؟ **آیا از نگاه قرآن، جهاد، فقط و فقط، عنوانیست برای کسانی که در مقام رزمنده و - مثلاً - خط‌شکن، در جنگ‌ها حاضر می‌شوند؟ و همین و بس؟** یا این‌که می‌توان برای جهاد و مجاهد، حتی فراتر از موضوع کشتن و کشته شدن، معانی عمیق‌تری را هم، تصور کرد؟

به‌نظر می‌رسد خود قرآن برای گشودن این معما، کلیدهایی را در اختیار ما قرار داده است؛ کلیدهایی که نشان می‌دهد **کشتن و کشته شدن، اگرچه یکی از بارزترین و ملموس‌ترین مصادیق جهاد است اما همه معنای آن نیست و در پشت مفهوم جهاد، معنای وسیع‌تری وجود دارد.** به‌طوری که فرضاً اگر در برهه‌ای از روزگار، بنابه مقتضیات زمان، کشتن و کشته شدن دیگر موضوعیت نداشته باشد، باز هم جهاد و مجاهدت، کاملاً موضوعیت خواهد داشت. یعنی **از نگاه قرآن حتی در روزگار صلح مطلق نیز - فرضاً اگر چنین روزگاری امکان‌پذیر باشد - می‌توان کسانی را داشت که بدون هیچ مسامحه‌ای باید آنها را مجاهد نامید؛ درست مثل کسانی که در روزگار جنگ، مجاهد راه‌خدایند.**

قبل از ادامه بحث، لازم است این نکته را یادآوری کنم که به‌فتوای تمامی فقهای بزرگ، جهاد یک «واجب کفایی» است. یعنی اگر جنگی میان اسلام و کفر واقع شود، تا زمانی که جبهه اسلام نیاز داشته باشد، هیچ مسلمانی، به‌هیچ بهانه‌ای حق ندارد از این جنگ کنار بکشد. از این بالاتر، حکومت اسلامی حتی می‌تواند جهاد را «واجب عینی» کند. یعنی **اگر حکومت اسلامی تشخیص دهد که همه مسلمانان باید در جنگی شرکت نمایند، مشارکت در این جنگ، مثل نماز و روزه واجب خواهد بود.** بنابراین کسی نمی‌تواند به‌بهانه این‌که مفهوم جهاد وسیع‌تر از کشتن و کشته شدن است، راه عافیت‌طلبی درپیش گرفته و علی‌رغم نیاز جبهه اسلام، بدون اجازه حکومت و رهبری

دینی، در منزل خود نشسته و بگوید من می‌خواهم به شکل دیگر و مثلاً عمیق‌تری (!!)

جهاد کنم!

به همین جهت است که می‌بینیم در قرآن نیز، فرار از جنگ یا پشت کردن به آن، یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره به حساب آمده است. در بعضی از آیات قرآن صراحتاً آمده که اگر جنگی در بگیرد، کفایت کسی فقط پشت خود را به دشمن نشان دهد تا مشمول عقاب و عذاب سخت الهی شود. بعد برای رفع هرگونه سوء تفاهم و درعین حال، برای جلوگیری از هرگونه سوء استفاده، بار دیگر تأکید کرده که پشت کردن به دشمن - دقیقاً به معنی چرخیدن ۱۸۰ درجه‌ای یا کمتر از آن، از روبروی دشمن - فقط به عنوان یک تاکتیک جنگی و تحرکاتی که به‌طور معمول در هنگام جنگ ضرورت پیدا می‌کند، مجاز است. اگر کسی جز به این منظور، پشت خود را به دشمن کند، به‌طور قطع یکی از بزرگ‌ترین گناهان را مرتکب شده است: «یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار\* ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی قة فقد باء بغضب من الله و مأویة جهنم و بس المصیر/ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که - در وضعیت جنگ - روبرو شدید با کسانی که کفر ورزیدند، پس مقابل آنها قرار ندهید پشت خود را\* و هر کس در مقابل آنها قرار دهد پشت خود را در آن روز - مگر آن کسی که این سو و آن سو شود برای جنگ، یا تغییر مکان دهد به سوی لشکر - پس همانا گرفتار شده به خشم خدا و جایگاه او جهنم است و بد منزل نگاهبست<sup>۳</sup>».

پس روشن است که از نگاه اسلام، روی گرداندن از جنگ، چه گناه نابخشودنی و بزرگی محسوب می‌شود. ولی با این وجود، شاید عده‌ای ندانند که در بعضی دیگر از آیات قرآن، خداوند مؤمنان را به دو دسته - مجاهدین و غیرمجاهدین (قاعدین) - تقسیم کرده و عجب آن‌که، به هر دو دسته هم وعده نیکو داده است: «لا یتوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و الجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل الله الجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجۃ و کلا وعد الله المحسنی و فضل الله الجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما/ نیستند مساوی، نشستگان از مؤمنین - که آسیب دیده نباشند - با مجاهدانی که در راه خدا با اموال و جان‌هایشان جهاد کنند؛ برتری داده خدا جهادکنندگان با اموال و جان‌هایشان را بر نشستگان، درجاتی؛ و به همگی آنان وعده داده خدا به نیکی؛ و برتری داده خدا مجاهدان را بر

**قاعدان، پاداشی عظیم<sup>۴</sup>».** «قاعدین» که در این آیه از آنها یاد شده، یعنی نشستگان؛ کسانی که در جهاد شرکت نمی‌کنند، آن‌هم بدون عذر موجهی همچون پیری یا ناتوانی یا بیماری؛ چون می‌فرماید «القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر» یعنی نشستگان از مؤمنان، بدون داشتن ضرر خاصی در وجودشان که باعث شود نتوانند در جهاد شرکت کنند. پس قاعدین یعنی کسانی که به‌رغم داشتن توانایی، در جهاد شرکت نمی‌کنند.

نکته جالب در این آیه، اینست که قرآن، قاعدین را صراحتاً از مؤمنین به حساب آورده و حتی به آنها وعده نیکو می‌دهد. اما چطور چنین چیزی ممکن است، درحالی که دیدیم خداوند پشت‌کنندگان به جنگ را وعده عذاب داده؟

پاسخ این سؤال چندان دشوار نیست؛ به شرط آن‌که یادمان باشد: جنگ و جهاد ماهیتاً یک واجب کفایی است. یعنی **در بسیاری از جنگ‌ها - بسته به ابعاد جنگ - ممکن است لازم نباشد همه مؤمنان مستقیماً در جهاد شرکت کنند.** همین‌که عده کافی آماده جنگ شوند، تکلیف از بقیه ساقط خواهد شد. پس قاعدان، آن دسته از مؤمنان هستند که پیشقدم جنگ و جهاد نشده و در جنگ شرکت ندارند چون فعلاً نیازی به حضور آنها نبوده است؛ هرچند در صورت لزوم حتماً در آن شرکت خواهند کرد. درحالی که مجاهدان، مؤمنانی هستند که پیشقدم جنگ و جهاد شده و در این راه از قاعدان سبقت گرفته‌اند. به این ترتیب است که خداوند به هر دو دسته (و بلکه هر سه دسته: مجاهدان، مؤمنانی که توانایی جنگ دارند ولی در جهاد شرکت نمی‌کنند، و مؤمنانی که اصلاً توانایی جنگ ندارند) وعده نیکو داده - کلا وعد الله الحسني - اما صد البته که وعده نیکوی خداوند به مجاهدان بسیار عظیم‌تر و بزرگ‌تر از وعده نیکوییست که به قاعدین می‌دهد: «درجات منه ومغفرة ورحمة وکان الله غفوراً رحیماً/ درجاتی از جانب او و مغفرتی و رحمتی؛ و همانا که خداوند، آمرزنده‌ایست مهربان<sup>۵</sup>».

حرف اصلی من اینست که بله! از نگاه قرآن، می‌توان مؤمنان را به دو گروه تقسیم کرد که هر دو گروه هم، ممدوح خدا هستند. اما مدحی که خداوند از مجاهدان می‌کند، کجا و مدحی که از قاعدان می‌کند، کجا؟ همین قدر اشاره کنم که **خداوند هستی، تمام زندگی دنیا را «کالایی ناچیز» - متاع قلیل<sup>۶</sup> - می‌خواند اما به پاداش مجاهدان که می‌رسد آن را «عظیم» توصیف می‌کند!**

اکنون سؤال اینست که مجاهدین و قاعدین، دقیقاً چه تفاوتی با هم دارند؟ آیا همه مسئله برمی‌گردد به حضور فیزیکی داشتن یا نداشتن در جنگ؟ یا این‌که ممکنست بگوییم: مجاهدان - درمقایسه با قاعدان - خصلت‌هایی دارند که آن خصلت‌ها باعث برتری مجاهدان می‌شود؟ اصلاً طور دیگری سؤال کنیم. **چه چیزی باعث شده که مجاهدان، در جنگ پیشقدم شوند و قاعدان - با آن‌که انسان‌های خوب و مؤمنی هم هستند - از مجاهدان عقب بیفتند؟**

اگر خصائل و ویژگی‌های مجاهدان معلوم شود، می‌توان نتیجه گرفت، چنانچه این خصلت‌ها در کسی باشد، او از مجاهدان است و اگر این خصلت‌ها در کسی نباشد، او از قاعدان محسوب می‌شود. بنابراین حتی اگر به‌دلیل شرایط روزگار، جنگی هم درنگیرد، باز - به‌خاطر وجود همین خصلت‌ها - مجاهدان بر قاعدان برتری خواهند داشت. اگر دوست داری بگو، چنانچه خصلت مجاهد بودن در کسی وجود داشته باشد، در روزگار صلح هم، آن خصلت‌ها خودش را به‌گونه‌ای نشان خواهد داد. طوری که **در روزگار صلح هم، می‌توان مجاهدان را از قاعدان تشخیص داد.** در این‌صورت، اگر هم ناگهان جنگی در بگیرد، می‌توان دید همان کسانی که خصلت مجاهدان را دارند، پیشقدم و پیشرو جنگ و جهاد خواهند بود و گوی سبقت را در این مسیر پر عظمت از قاعدان خواهند ربود: **«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ \* فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ / و سبقت جویان، پیشروانند \* هم‌آنانند مقربان \* در بهشت‌های پر نعمت».**

خب، این خصلت‌ها کدامند؟ یعنی چه ویژگی‌هایی در مجاهدان هست که آنها را از بقیه مؤمنان متمایز می‌کند؟ دقت در مجموعه آیات قرآن، ما را به این جمع‌بندی می‌رساند که مجاهد به کسی باید گفت که در **زندگی دین‌مدارانه** خود، عمیقاً اهل تلاش و **کوشش و حرکت روبه‌جلو** است؛ درمقابل، قاعدین کسانی هستند که درمقایسه با مجاهدان، در زندگی مؤمنانه خود، روحیه منفعلانه‌تری دارند. اگر دوست داری بگو، **مجاهدان در زندگی خود، نسبت به دستورات و آرمان‌های دینی، برخورد بی‌محابت‌تر و قهرمانانه‌تری** دارند؛ درحالی که روش زندگی بقیه مؤمنان، درمقایسه با مجاهدان، محافظه‌کارانه‌تر است. منظورم اینست که **در زندگی مجاهدان، دین چنان اهمیت بارزی پیدا می‌کند که همه عناصر دیگر زندگی در دل آن نوب می‌شود؛ درحالی که دیگر مؤمنان، ممکن است هنوز به این درجه نرسیده باشند.** مؤمنانی که مجاهد نیستند،

اگرچه به دین اعتقاد دارند، لیکن در کنار دین، ممکن است هنوز برخی ملاحظات دیگر هم، در زندگی آنها وجود داشته باشد؛ اما در زندگی یک مجاهد، وقتی پای دین در میان باشد، همه چیزهای دیگر، کم‌رنگ و بلکه بی‌رنگ می‌شوند. چون یک مجاهد، به‌گونه‌ای تربیت شده و به درجه‌ای از ایمان دینی رسیده که وقتی می‌خواهد تصمیمی بگیرد - هر تصمیمی که باشد؛ خرد یا کلان، فردی یا اجتماعی، دنیوی یا اخروی، مادی یا معنوی - ایدئولوژی دینی او در این تصمیم‌گیری، بالاترین نقش و مهم‌ترین اولویت را دارد؛ درحالی که برای بسیاری دیگر از مؤمنان، در هنگام تصمیم‌گیری، ولو به‌شکلی ناخواسته، عناصر دیگری غیر از دین - مثل ملاحظات متعدد شخصی و خانوادگی و اجتماعی و اقتصادی - نیز مطرح می‌شوند. صد البته، وجود این‌گونه ملاحظات برای مؤمنان، به دلیل پایین بودن درجه ایمان آنهاست و حداقل نتیجه‌اش هم، اینست که گرفتن تصمیم درست و خدایسندانه را برای آنها - در مقایسه با مجاهدان - مخصوصاً در موقعیت‌های سخت، کند و دشوار می‌کند.

بنابراین، از نگاه قرآن، تفاوت مجاهدین و قاعدین، صرفاً به برخورد ظاهری آنها، مثلاً در قبال پدیده‌ای همچون جنگ، خلاصه نمی‌شود. از نگاه قرآن، مجاهد بودن یک خصلت ایمانی و محصول تربیت عمیق دینداران است. اگر مجاهدان در مقایسه با بقیه مؤمنان، آمادگی دارند تا عنداللزوم فوراً در صف اول جبهه قرار گرفته و بدون هیچ درنگ و تأخیری از مال و جان خود بگذرند، به خاطر همین تربیت عمیق است. به دلیل همین تربیت، زمانی هم که جنگ موضوعیت نداشته باشد، یک مجاهد باز هم آماده است تا در راه دین، همه چیز خود را فدا کند. کسی که هر لحظه آمادگی دارد تا بدون راه دادن هیچ شک و تردیدی به قلب خود، هر چه را که دارد - اعم از جان و مال - بذل کند، مطمئناً از قبل، باید همه موانعی را که می‌تواند باعث شک و تردید و تأخیر در گرفتن تصمیم درست و خدایسندانه شود، از سر راه خود برداشته باشد. به اصطلاح امروزی‌تر، یک مجاهد باید پیشاپیش، همه مسائل خود را حل کرده باشد. در مقابل، یک مؤمن قاعد، اگرچه دیندار محسوب می‌شود، در نهایت هم اگر ضرورت پیدا شود حتماً در صف جنگ حضور می‌یابد، اما هنوز در قبال دین و زندگی دیندارانه، مسائلی دارد که برایش به‌طور کامل حل نشده و هنوز گرفتار بسیاری از وابستگی‌ها و دلبستگی‌های درونی و بیرونی است.

پس مجاهد بودن، صرفاً در خط‌شکن بودن و داوطلب عملیات استشهادی شدن، خلاصه نمی‌شود. ممکن است زمانی فرا برسد که شهادت‌طلبی و خط‌شکن بودن در جنگ، موضوعیت چندانی نداشته باشد اما حتی در این شرایط، باز هم مجاهدت و روحیه مجاهد بودن، موضوعیت خواهد داشت. **عنصر اصلی در روحیه یک مجاهد راه خدا، جایگاه دین در زندگی او، و منزلتی است که او در یکایک تصمیمات زندگی خود، برای دین قائل می‌شود.** با این اوصاف، حتی می‌توان تصور کرد که فردی خط‌شکن باشد اما از آن مجاهدانی نباشد که قرآن و صفشان را کرده (مثل کاراکتری که نقشش را «پرویز پرستویی» در فیلم «لیلی با من است»، بازی می‌کرد!!) و می‌توان تصور کرد کسی خط‌شکن نباشد اما دقیقاً مصداق مجاهد راه خدا از نگاه قرآن باشد. (مثلاً کسی را در نظر بگیرید که باتمام وجود دلش می‌خواهد در جبهه نبرد باشد، اما با تیزهوشی دریافته که الان باید **وظیفه شرعی مهم‌تری** را در پشت جبهه برعهده بگیرد. آیا می‌توان گفت که این شخص، مقامش در نزد خدا، از مجاهدانی که در جبهه حضور دارند، پایین‌تر است؟)

در تاریخ آمده که در یکی از جنگ‌های صدر اسلام، پیامبر اکرم - صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - به حضرت علی - علیه‌السلام - دستور دادند تا به‌جای آن‌که همراه ایشان عازم جبهه جنگ شوند، به‌عنوان جانشین ایشان در مدینه بمانند. این دستور، از طرفی برای حضرت‌امیر - که بدون شک عالی‌ترین اسوه مجاهدان در تمام تاریخ اسلام است - بسیار گران آمد؛ و از طرفی دیگر، دستمایه برخی بدخواهان بر علیه ایشان شد که لابد کار ناپسندی از او سر زده که پیامبر از جهاد محروم نشود است. این شد که حضرت دلیل این دستور را از رسول‌خدا جویا شدند. پیامبر نیز به‌روشنی و به‌شکلی علنی توضیح دادند که دلیل این دستور، شرایط حساسی است که در مدینه وجود دارد و به‌خاطر وجود منافقان (از جمله، همان بدخواهان و بدگویان بر علیه علی، علیه‌السلام) باید در غیاب ایشان کسی زمامدار مدینه شود که از هر جهت مانند خود پیامبر باشد. سپس در دنباله توضیحاتشان

جمله مشهوری را گفتند که میان شیعه و سنی به حدیث منزلت معروف است: «یا علی! انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی/ ای علی! تو نسبت به من به منزله هارون هستی نسبت به موسی؛ جز این که دیگر پیغمبری بعد از من وجود ندارد».

پس می بینید که مسئله مجاهدین و قاعدین از نگاه اسلام و تشخیص این دو گروه از مؤمنان، مثل اغلب مسائل دینی، جزو آن دسته از مسائلیست که با ساده نگری و داشتن برداشت های سطحی از آموزه های دینی، نمی توان به حل آنها نائل شد. بلکه به عکس، برای فهم آنها باید بسیار عمیق و دقیق بود. اگر پیامبر عزیز ما فرموده «المؤمن کیس فطن/ مؤمن باهوش است و زیرک»<sup>۸</sup>، دقیقاً به این دلیل است که به دست آوردن فهم درست از دین و تعالیم دینی، در اغلب موارد، محتاج هوش و کیاست است. یعنی مسلمانان باید متوجه باشند که دینداری مقوله ساده ای نیست. هرکس می خواهد دیندار باشد، باید بداند که لازمست تمام هوش و کیاست خود را به کار گیرد.

بگذریم؛ منظورم این بود که به دست آوردن فهم جامعی از مفهوم جهاد و مجاهد در اندیشه دینی، محتاج دقت نظر فراوانیست. اتفاقاً این حدیثی که امروز از پیامبر عزیز اسلام برایتان نقل کردم نیز به خوبی این حقیقت را آشکار می کند. مطابق این حدیث، ایشان می فرمایند جهاد فقط جنگ و پیکار ظاهری نیست تا بگوییم اگر روزی جنگی درنگرفت، مجاهدتی که مورد نظر اسلام و قرآن است، بلاموضوع خواهد شد. البته تردید نباید کرد که اگر روزی جنگی در بگیرد، هیچ عرصه ای بهتر از میدان جنگ نمی تواند خصلت مجاهدان را بارز کند. حضور در میدان جنگ، معرکه بی نظیریست که می تواند پنهان ترین نکات را در شخصیت انسان ها آشکار سازد؛ نکاتی که ممکن است برای هیچ کس، حتی برای خود مجاهدان، تا زمان حضور فیزیکی در میدان نبرد، معلوم نشده باشد. اما اگر جنگی هم درنگیرد باز هم می توان دست کم درجاتی از جهاد را تجربه کرد و به همان نسبت، به شناخت دقیق تری از شخصیت خود و دیگران دست یافت. مثلاً چگونه؟ از طریق «امر به معروف» و «نهی از منکر».

مطابق این حدیث، پیامبر فرموده اند که امر به معروف و نهی از منکر شعبه هایی از جهاد هستند؛ بلکه عین جهادند. کسانی که امر به معروف و نهی از منکر را در زندگی خود

جدی می گیرند، دست کم در مقایسه با کسانی که در انجام این دو فریضه بزرگ دینی از خود کندی نشان می دهند، دقیقا از همان خصلت‌هایی برخوردارند که مجاهدان راه خدا برخوردارند. چرا برای برخی از افراد، امر به معروف و نهی از منکر، دشوار است؟ چون انجام این دو فریضه، در بسیاری از اوقات، باعث پاره‌ای درگیری‌ها و برخوردها، در روابط اجتماعی می‌شود. در نتیجه، انجام این دو واجب الهی، به نوعی پرهزینه است. به همین جهت، مردمی که در قبال دستورات دینی، هنوز روحیه‌ای محافظه‌کارانه دارند، حتی المقدور می‌کوشند تا به نوعی، از کنار این دو واجب الهی عبور کنند - یا بهتر بگوییم: از آنها جاخالی دهند - تا بلکه به خاطر امر به معروف و نهی از منکر، با این و آن درگیر نشوند. اما کسانی که خصلت مجاهدان را دارند، در قبال احکام الهی هرگز محافظه‌کاری نمی‌کنند. آنها برخلاف بقیه، با شجاعت و قدرت تمام، برای انجام وظیفه دینی خود قیام می‌کنند و وقتی پای رضایت خدا در میان باشد، کم‌ترین اهمیتی به خوشایند و ناخوشایند مردم نمی‌دهند. بر حسب روایت زیبایی از کتاب شریف کافی، کسی که در میان جماعتی از غافلان، با شجاعت یاد و نام خدا را زنده نموده و از دین خدا دفاع می‌کند، همانند مجاهدی است که شمشیر کشیده و در میان محاصره دشمن، یکه و تنها می‌جنگد.

اکنون که صحبت «امر به معروف» و «نهی از منکر» شد، اجازه دهید یکی از تجربیات شخصی خودم را نیز خدمت شما عرض کنم.

شاید برای شما هم پیش آمده باشد که در ماه مبارک رمضان، با کسانی - آشنا یا غریبه - مواجه شوید که علنا روزه‌خواری می‌کنند. حتما می‌دانید که این کار یک منکر بزرگ است و نهی افراد از این رفتار، علی‌الاصول و با شرایط آن، واجب است. اکنون سؤال من اینست که هنگام مواجه شدن با چنین افرادی، چه باید بکنیم؟ و بسیاری از ما عملا چه می‌کنیم؟ من سال‌هاست که این سؤال را در ماه مبارک، از خودم می‌پرسم و دقیقا چون ماه رمضان است، خجالت می‌کشم تا با توجیحات

بی‌سروته، از زیر بار آنچه که فکر می‌کنم خدا در این زمینه بر دوش من نهاده، شانه خالی کنم.

الان نمی‌خواهم در این باره بحث کنم که وظیفه تک‌تک ما در موقع برخورد با تک‌تک کسانی که علنا روزه‌خوری می‌کنند (یا مثلاً **به تحریک ماهواره‌ها و دستگاه‌های تبلیغاتی بیگانه**

**«کشف حجاب» می‌کنند**) چیست. معلوم است که جواب این سؤال را هرکدام از ما باید از مرجع تقلید خودش بپرسد؛ و باز معلوم است که عموم مراجع نیز خواهند گفت تعیین دقیق تکلیف، در گرو اطلاع دقیق از شرایط و وضعیت ما و طرفیست که در برابر ما، قرار گرفته است. چیزی که می‌خواهم بگویم اینست که **اگر شما نیز مانند بنده، از آوردن توجیهات توخالی احساس خجالت کنید و براساس دستور مرجع تقلیدتان، وظیفه خود بدانید که به نوعی با این منکر برخورد نمایید، حتما درک می‌کنید که گاه انجام این واجب الهی، چقدر می‌تواند سنگین و دشوار به نظر بیاید.** این‌جاست که انسان برای یک لحظه حس می‌کند: چرا امر به معروف و نهی از منکر جهاد خوانده شده و دقیقا چه می‌شود که بسیاری از مسلمانان، تازه اگر به‌راستی مؤمن باشند، از قافله مجاهدان عقب می‌افتند و حداکثر در صف قاعدان قرار می‌گیرند.

**انسان گاهی احساس می‌کند که نفسش قادر است هزارویک توجیه نامربوط بیاورد تا بلکه از انجام این وظیفه الهی، یک‌طوری شانه خالی کند.**

حالا که در خدمت شما، از این تجربه شخصی یاد کردم، اجازه دهید این را هم اضافه کنم که باز بنا به تجربه شخصی این حقیر، از قضا اگر بتوانیم حریف نفس خود شویم و برای انجام وظیفه شرعی خود قیام نماییم، خواهیم دید که نتیجه کار خیلی خیلی خوشایندتر از آن چیزیست که ما ابتدا گمان می‌کنیم و به خاطرش از انجام این فریضه بزرگ الهی، طفره می‌رویم. من

شخصا بر این باورم که اولاً با یک نگاه آماری می‌توان فهمید که در ماه مبارک رمضان، حقیقتاً اکثریت بزرگی از مردم، حتی در شهر بی‌دروپیکری مثل تهران، یا روزه‌دارند و یا اگر به‌دلایلی نمی‌توانند روزه بگیرند، جدّاً حرمت این ماه را نگه می‌دارند. ثانیاً بسیاری از کسانی که به‌ظاهر علناً روزه‌خوری می‌کنند، به‌هیچ وجه قصد حرمت‌شکنی ندارند. بر خیلی از آنها - با دلایل شرعی - روزه واجب نیست و آنها به‌عادت زندگی معمول، اصلاً حواسشان نیست که نباید جلوی مردم روزه‌خوری کنند. بعضی از آنها هم اصلاً نمی‌دانند که تجاهر به روزه‌خوری یک عمل حرام است. به‌همین دلیل، اکثر افراد، به‌محض آن‌که با تذکر مؤدبانه و مشفقانه شما روبرو می‌شوند، فوراً عذرخواهی می‌کنند و درصدد رعایت تذکرات شما برمی‌آیند. می‌ماند یک جمعیت بسیار قلیلی که با پُرویی درمقابل تذکر شما عکس‌العمل نشان می‌دهند. تجربه شخصی من نشان می‌دهد که این افراد اندک‌شمار نیز هیچ ضرر و آسیبی نمی‌توانند به‌من برسانند. حداکثر اینست که رو تُرُش می‌کنند و به‌کار خود ادامه می‌دهند. من با خودم حساب می‌کنم و می‌بینم که در بدترین حالت، ناراحتی من از این‌که او به تذکر مؤدبانه‌ام گوش نداده، با ناراحتی او از این‌که مورد تذکر واقع شده، برابر است. این‌جاست که باز به‌یاد آیه‌ای از قرآن می‌افتم که اتفاقاً درباره‌ جهاد است؛ می‌فرماید: درهنگام جهاد، اگر شما دچار سختی‌هایی می‌شوید، باید به‌یاد داشته باشید که حریفان هم به‌همین اندازه دچار سختی می‌شود؛ با این تفاوت که شما به نصرت و پاداشی از جانب خدا امید دارید که آنها این امید را هم، ندارند: «ان تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَأَنهَمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ» .

من شخصا بر این باورم که اگر باقی مسلمانان هم، دست از محافظه‌کاری بردارند و با رعایت شرایط آن، این‌گونه اشخاص را نهی‌ازمنکر کنند، مشاهده خواهیم کرد که این افراد، هر روز بیش‌تر از روز قبل، در لاک دفاعی فرو خواهند رفت؛ و اسلام هم ظاهرا همین را می‌خواهد. متقابلا اگر مسلمانان درقبال وظیفه شرعی خود محافظه‌کاری کنند، خواهند دید که این‌گونه افراد روزبه‌روز جری‌تر خواهند شد. آن‌وقت سرنوشت ما مشمول همان حدیثی می‌شود که امام علی - علیه‌السلام - در نهج‌البلاغه فرموده‌اند: «اگر امر به معروف و نهی‌ازمنکر را ترک کنید، اشرار شما بر شما چیره خواهند شد و آنگاه می‌بینید که خوبان شما دعا می‌کنند، اما دعایشان مستجاب نمی‌گردد؛ چون این دو واجب الهی را ترک کرده‌اند».

بدیهی است که روزه‌خوری علنی در ماه رمضان (یا «کشف حجاب» از سر هنجارشکنی) تنها یکی از امور منکر است که ما با آن مواجهیم و به‌طور حتم، این بزرگ‌ترین منکر در جامعه ما نیست. اما من فکر می‌کنم این یکی از منکراتیست که ما به‌آسانی می‌توانیم درمقابل آن واکنش مناسبی از خود نشان دهیم و دست کم خود را بیازماییم که درقبال دین خدا، محافظه‌کار هستیم یا فداکار. برای بقیه منکرها هم حتما باید فکر کرد و برنامه داشت. من الان نمی‌خواهم - اگر هم بخواهم، امکانش را ندارم - بگویم برای انواع معروف‌ها و منکرها، چگونه باید برنامه‌ریزی کرد. اما می‌خواهم بگویم: **جوهره اصلی امر به معروف و نهی‌ازمنکر اینست که خود را درقبال وضعیت جامعه و اطرافیانمان عمیقا و شدیدا مسئول بدانیم و مطابق دستوراتی که اسلام به ما داده - نه سرخود - حتی المقدور، یعنی تا حداکثری که قدرتت را داریم (حتی اگر حداکثر کاری که بتوانیم انجام دهیم، این باشد که هنجارشکنان را به پلیس معرفی کنیم) در صدد برخورد با**

کژی‌ها و تقویت راستی‌ها در میان مسلمانان برآییم؛ حد این مقدوریت را هم خود اسلام تعیین کرده است. نقطهٔ مقابل این نگاه، همان چیز نیست که امروزه بعضی‌ها، تحت تأثیر فرهنگ غربی، در صدد تبلیغ و ترویج آن هستند؛ این‌که دینداری را صرفاً امری شخصی و درونی تلقی کنیم و کاری به کار دیگران نداشته باشیم.

در این میان، به‌گمان بنده، از همه بدتر کسانی هستند که به اسم دلسوزی برای دیانت، با بهانه‌های گوناگون سعی می‌کنند تا فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر را میان مردم تضعیف کنند و عملاً همان فرهنگ غربی - عیسی به‌دین خود، موسی به‌دین خود - را در مناسبات اجتماعی حاکم سازند. یکی از مغالطه‌آمیزترین روش‌هایی هم که در این زمینه به‌کار گرفته می‌شود، اینست که هر وقت کسی می‌خواهد امر به معروف یا نهی از منکر را انجام دهد، به او می‌گویند: آیا این بزرگ‌ترین منکر است که امروز به آن عمل می‌شود؟ با طرح این سؤال، می‌کوشند به او بگویند که از تصمیم فعلی خود برای مقابله با منکر، دست بکش و به فکر منکرات بزرگ‌تر باش؛ منکرات بزرگ‌تری که ظاهراً هیچ وقت هم، زمان برخورد با آنها فرا نخواهد رسید! چون همیشه منکر بزرگ‌تری وجود دارد!!

از امر به معروف و نهی از منکر که بگذریم، بر مبنای این حدیث شریف نبوی، نوبت می‌رسد به یکی دیگر از انواع جهاد که عبارتست از: «الصدق فی مواطن الصبر»؛ یعنی **صداقت داشتن، درجایی که قاعدتاً باید صبر و تحمل به‌خرج داد.**

صدق و راستی، بی‌شک یکی از بلندترین خصلت‌های انسانی است. خداوند در قرآن برخی از اولیاء بزرگ خود همچون حضرت مریم و حضرت ابراهیم - علیهما السلام - را به خاطر داشتن این خصلت ستوده و گاهی نیز آن را به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین خصائل پیغمبران خود به‌شمار آورده است: «واذکر فی الكتاب ادریس انه کان صدیقاً نبیا/

و یاد کن در کتاب، ادريس را؛ همانا که او بود صدیقی پیام آور<sup>۱۱</sup>». در عظمت این خصلت همین بس که خداوند صدیقان را در کنار انبیاء و شهدا و صالحان، یکی از چهار دسته‌ای دانسته که مظهر حرکت در صراط مستقیم - «صراط‌الذین انعمت علیهم/ راه کسانی که انعام نمودی بر آنان<sup>۱۲</sup>» - هستند: «ومن یطع الله والرسول فاولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً/ و هر کس اطاعت کند خدا و رسول را پس آنانند همراه با کسانی که انعام نموده خداوند بر آنان از انبیاء و صدیقان و شهداء و صالحان؛ و چه نیکو رفیقانی هستند آنان<sup>۱۳</sup>». ما در مباحثمان پیرامون سوره احزاب (به کتاب «ایستاده در باد» مراجعه شود) ذیل آیه «یَسْئَلُ الصَّادِقِینَ عَنْ صَدَقَتِهِمْ وَاَعَدَّ لِلْكَافِرِینَ عَذَابًا اَلِیْمًا/ برای آن که سؤال کند صادقان را از صدقشان و مهیا کرده باشد برای کافران عذابی دردناک<sup>۱۴</sup>»، به این نکته اشاره کردیم که خداوند در این آیه صدق را جوهر اصلی گرایش انسان به ایمان دینی و نقطه‌ی مقابل کفر قرار داده و در همان‌جا نیز درباره‌ی صدق و جایگاه آن در وجود انسان، حرف‌هایی زدیم. پس اجازه دهید از بحث مفصل در این زمینه خودداری کنم. همین قدر یادآوری کنم ظاهراً همه قبول داریم که **حفظ صداقت و راستی در پاره‌ای از مواقع، تا چه اندازه کار دشواریست. حالا پیامبر می‌فرمایند حفظ صداقت و راستی در آن‌جایی که محل صبر و استقامت است - یعنی آن‌جایی که صداقت داشتن می‌تواند برای انسان بسیار دشوار و گران تمام شود - یکی از شعبه‌های جهاد است. چرا؟ چون درست مثل امر به معروف و نهی از منکر، صداقت داشتن هم گاهی اوقات مستلزم کنار گذاشتن هرگونه محافظه‌کاری و تن دادن به هزینه‌ها و در دسرها بیست که بسیاری از انسان‌ها از آن اجتناب می‌کنند. کسانی که بتوانند در عرصه‌های مختلف زندگی، ملاحظات گوناگون را کنار گذاشته و درکمال صداقت و راستی عمل کنند، همان کسانی هستند که خصلت مجاهدان را دارند. فرداروزی هم، اگر جنگی در بگیرد، می‌توان حدس زد که همین قهرمانان صداقت و راستی هستند که پیشقدم دفاع از باورها و آرمان‌ها می‌شوند. می‌دانید چرا؟ چون به باورها و آرمان‌هایشان صادقانه اعتقاد دارند.**

بالاخره آخرین خصلتی که پیامبر اعظم در این حدیث شریف، از جنس جهاد

شمرده‌اند، عبارتست از «شنان‌الفاسق».

شنئان یعنی این‌که انسان از چیزی بدش بیاید. فاسق هم یعنی گناهکار؛ منتها چون به صورت اسم فاعل آمده، یعنی گناهکاری که گناه کردن شیوه دائمی اوست؛ نه این‌که گاهی به طور اتفاقی مرتکب گناهی می‌شود. شاید در زبان فارسی، «فاسق» را اگر «گناه‌پیشه» ترجمه کنیم، رساتر باشد. به هر جهت، پیامبر می‌فرماید یکی از مصادیق جهاد اینست که انسان در درون دلش حقیقتاً از گناه و گناه‌پیشگان بدش بیاید.

گاهی از اوقات، ممکن است کسی خودش اهل گناه نباشد اما در عین حال، در درون دلش نسبت به کسانی که آگاهانه و عامدانه نافرمانی خدا را می‌کنند، احساس بدی هم نداشته باشد؛ یا حتی نسبت به بعضی فاسقان - با آن‌که می‌داند فاسقند - حالا به هر دلیلی، احساس مثبتی داشته باشد. چنین کسی هر چند خودش معصیت خدا را نمی‌کند، اما احساسات درونی او هنوز با احساسات کسی که در پیشگاه خدا حقیقتاً احساس بندگی می‌کند، متفاوت است. چون اگر ما با تمام وجود بنده خدا باشیم، همه دوست داشتن‌ها و دوست نداشتن‌هایمان مطابق دستورات و تعالیم دین خواهد بود. واقعا چطور ممکن است کسی بنده محض خدا باشد و نسبت به کسانی که خداوند صراحتاً گفته که دوستشان ندارد، احساس منفی نداشته باشد یا حتی احساس مثبت داشته باشد؟ و مگر خدا نگفته که «والله لا یحب کل کفار ائیم/ و خدا دوست ندارد هیچ ناسپاس گناه‌آلودی را»؟

پس کسی که از ته دل، از گناه و گناه‌پیشگان بدش می‌آید، در مقایسه با کسی که از چنین افرادی بدش نمی‌آید، در بندگی خدا و پایبندی به دین، فرسنگ‌ها جلوتر است. پیامبر می‌فرماید چنین کسانی که حقیقتاً از گناه و گناهکار بیزارند، در حقیقت از زمره مجاهدانند. هر چند دیگران هم، به خاطر این‌که مرتکب معاصی نمی‌شوند، ممکنست جزو مؤمنان به حساب آیند؛ اما این ایمان کجا و آن ایمان کجا؟

حالا شما بگویید: اگر روزی جنگی در بگیرد، چه کسی پیشقدم و پیشرو میدان جهاد خواهد بود؟ آن‌کسی که تمام احساسات مثبت و منفی، و تمام ارزش‌ها و ضدارزش‌هایش، بر پایه دین شکل گرفته؟ یا آن‌کسی که در وجودش به جز دین خدا، چیزهای دیگری هم، حکومت می‌کند؟ فرق مجاهد و غیرمجاهد در همین است؛ و همین واقعیت است که باعث می‌شود در معرکه‌های سخت، عده‌ای به سرعت در میدان حاضر

شوند و بدون هیچ تأخیری از جان و مال خود بگذرند، و عده‌ای از خودشان کندی نشان دهند.

اجازه دهید از بخش آخر این حدیث، یک نتیجه دیگر هم بگیرم که بیش از همه، به درد سیاستمداران جامعه ما می‌خورد. اگر قبول داریم که «شنئان فاسق» خصلت مجاهدان است، پس باید بدانیم که **بیزار بودن از منافقان نیز شرط قرار داشتن در صف جهاد و مجاهدت است.** چراکه خداوند در قرآنش، به صراحت منافقان را از زمره فاسقان خوانده است: «ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم والله لایهدی القوم الفاسقین/ اگر استغفار کنی از برای آنها هفتاد بار، پس باز هم هرگز نیامرزد خدا آنها را؛ و خدا هدایت نمی‌کند قوم فاسقان را»<sup>۱۶</sup>.

خب، منافق کیست؟ ما در گفتگوهایمان در اطراف سوره احزاب (به کتاب «ایستاده در باد» مراجعه شود) در این باره به تفصیل سخن گفته‌ایم. پس از آن هم، در گفتگوهایمان در اطراف سوره محمد - صلی‌الله‌علیه‌وآله - و نیز در اطراف سوره فتح، باز مفصلاً در این باره بحث کرده‌ایم. در آن جاها گفته‌ایم که **برخلاف تصور بسیاری از افراد، منافقان را کافران چهره‌پوشیده - یعنی کسانی که هیچ اعتقادی به دین ندارند و صرفاً به دروغ اظهار ایمان می‌کنند - به حساب آوردن، یک اشتباه بزرگ است.** همان‌طور که باز برخلاف تصور بسیاری دیگر از افراد، نفاق را صرفاً امری قلبی و درونی - که جز با علم غیب نتوان آن را کشف کرد - به حساب آوردن نیز **یک اشتباه بزرگ دیگر است.**

از نگاه قرآن، مسئله منافقان مسئله‌ایست به مراتب پیچیده‌تر از این حرف‌ها. برای داشتن درک درستی از مسئله منافقان، آن‌طور که قرآن می‌گوید، باید قبل از هر چیز به یاد داشته باشیم که منافقان به وجود آورنده یک **جریان فکری و اجتماعی در درون جامعه اسلامی هستند؛ جریان فکری و اجتماعی منحرفی که از درون خود مسلمانان شکل می‌گیرد اما در عین حال، دارای شعارهاییست زیبا و مردم‌پسند.** کارکرد اصلی این جریان هم، عبارتست از: **تبلیغ و ترویج - اگر دوست داری بگو: «نفوذ دادن» - کبراهای غیردینی در متن تفکرات مردم.** به عبارتی دیگر، منافقان جریان سیاسی قدرتمندی هستند از خود مسلمانان و در درون جامعه دینی، که می‌کوشند از برخی وجوه زندگی مسلمانان **ایدئولوژی‌زدایی کنند.** پس منافقان در واقع، یک جریان فکری و سیاسی در

درون جامعه اسلامی هستند که می‌توان و باید آنها را شناخت؛ جریان فکری و سیاسی خاصی که باور ندارد دین باید در تمام اجزاء و جوانب زندگی مسلمانان حاضر و ناظر باشد.

چنان‌که قرآن شرح داده، این جریان سیاسی و اجتماعی، گاه به قدری در درون جامعه دینی قدرت می‌گیرد که می‌تواند رهبری دینی را به چالش بکشد؛ حتی اگر آن رهبر، خاتم پیغمبران باشد که دارای معجزات است و جبرئیل با او سخن می‌گوید. باور نمی‌کنید؟ کافست آیاتی از سوره منافقون را بخوانید تا بفهمید چرا گفته‌اند که مستحب است این سوره هر هفته با صدای بلند در نمازهای جمعه خوانده شود: «اتخذوا ایمانهم جنة فصدوا عن سبيل الله انهم ساء ما كانوا يعملون\* ذلك بانهم امنوا ثم كفروا فطبع علي قلوبهم فهم لا يفقهون\* و اذا مرآتهم تعجبك اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم كأنهم خشب مسندة يحسبون كل صيحة عليهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله اني يؤفكون\* و اذا قيل لهم تعالوا يستغفركم رسول الله لووا رؤسهم و مرآتهم يصدون وهم مستكبرون\* سواء عليهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن يغفر الله لهم ان الله لا يهدي القوم الفاسقين/ برگرفته‌اند سوگندهایشان را سپری [دائم تأکید می‌کنند و قسم می‌خورند که از شما هستند] پس مانع شدند از راه خدا [چون در حقیقت در خط شما نیستند]؛ همانا بد است آن چه عمل می‌کنند\* این بدان جهت است که آنها ایمان آورده [حقیقتاً روزگاری از مؤمنان و انقلابیون بوده‌اند] سپس کافر شدند؛ پس مهر زده شد بر دل‌های آنها؛ پس آنها فهم عمیقی ندارند [درک آنها از دین، برخلاف تصویری که عموم مردم از آنها دارند، بسیار سطحی است]\* و آنگاه که دیدی آنها را، از ظاهرشان خوشت آید [وجه مثبتی در اجتماع دارند]؛ و اگر سخن گویند، به گفتارشان گوش فرا دهی [شعارهای زیبا و دلنشین سر می‌دهند]؛ مانند چوب خشکی هستند که به دیوار تکیه داده [اما اصالت اندیشه، و ریشه‌ای محکم در تفکر دینی ندارند]؛ به حساب آورند هر صدایی را بر علیه خود [دائماً مظلوم‌نمایی می‌کنند که مثلاً، از آزادی برخوردار نیستند]؛ هم‌آنانند دشمن؛ پس حذر کن از آنها؛ بکشده‌شان خدا [مرگ بر منافق!]؛ تا کجا انحراف می‌جویند؟\* و آنگاه که گفته شد به آنها: بیاید استغفار کند برای شما رسول خدا [در برابر رهبری دینی، کارهایی کرده‌اند که باید از آن عذرخواهی کنند] بگردانند سرهایشان را و دیدی آنها را که باز دارند؛ و هم‌آنان تکبر ورزند [اما متکبران مخالفه

می‌کنند با پیامبر که رهبر جامعه دینیست؛ و هرگز حاضر نیستند از کرده‌های بدشان پوزش بطلبند\* یکسان است بر آنها، استغفار کنی از برایشان یا استغفار کنی از برای آنها؛ هرگز نمی‌آمزد خدا آنها را؛ همانا که خدا هدایت نمی‌کند قوم فاسقان را<sup>۱۷</sup>».

من فکر می‌کنم شناخت جریانی با این مشخصات در درون جامعه امروز ما، تنها اندکی بصیرت می‌خواهد. از کدام جریان سخن می‌گوییم؟ از جریانی که روزی حقیقتاً از زمره مؤمنان انقلابی بوده - و هنوز هم با اصرار، خودشان را در همین خط می‌خوانند - اما واقعیت جز این است زیرا از نظر فکری و ایدئولوژیک منحرف شده‌اند و عملاً به دنبال تحکیم دین در شئون مختلف جامعه نیستند؛ چون اصلاً باور ندارند که همه وجوه زندگی - اعم از فردی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و حقوقی و اخلاقی و غیره - باید دینی باشد. به همین دلیل، باید گفت فهم آنها از دین بسیار سطحی است. با این وجود، وجهه مثبتی در اجتماع دارند و شعارهای زیبایی سر می‌دهند که البته آن شعارها ریشه عمیقی در دین ندارد. دائماً هم، مظلوم‌نمایی می‌کنند که آزاد نیستند. جریانی که هر چند ادعا می‌کنند رهبری دینی را قبول دارند اما در برابر رهبری مخصوصاً در دوران فتنه، کارهایی کرده‌اند که یقیناً باید به خاطر آن کارها عذرخواهی کنند. با این وجود، حکم رهبری دینی را فصل الخطاب قرار نداده و متکبرانانه مخالفت می‌کنند. جریانی که...

اگر به آن جمهوری اسلامی که امام خمینی در ایران بنیان نهاد، علاقه داریم، نباید بگذاریم تا کسانی که فاقد این بصیرت هستند، در مناصب مهم این حکومت جایگیر شوند؛ و مهم‌تر این‌که، باید از صمیم دل، از کسانی که وابسته و دلبسته این جریان هستند، بدمان بیاید؛ هر چند این افراد، شعارهای زیبا و جذاب سر دهند و خود را تنها کسانی بدانند که در این روزگار، طالب اصلاحند: «و اذا قيل لهم لا تفسدوا في الارض قالوا انما نحن مصلحون\* الا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون/ و آنگاه که گفته شد به آنها فساد نکنید در زمین، گفتند همانا که فقط ماییم اصلاح‌گران\* هان! همانا که آنانند مفسده‌گران ولیکن شعور نمی‌ورزند<sup>۱۸</sup>».

- 
- (<sup>١</sup>) نهج البلاغه، خطبه ٢٧  
(<sup>٢</sup>) سورة توبه، آيات ٢٠ تا ٢٢  
(<sup>٣</sup>) سورة انفال، آيات ١٥ و ١٦  
(<sup>٤</sup>) سورة نساء، آية ٩٥  
(<sup>٥</sup>) سورة نساء، آية ٩٦  
(<sup>٦</sup>) سورة نحل، آية ١١٧  
(<sup>٧</sup>) سورة واقعه، آيات ١٠ تا ١٢  
(<sup>٨</sup>) صحيح بخارى و بحار الانوار  
(<sup>٩</sup>) صحيح بخارى و بحار الانوار  
(<sup>١٠</sup>) سورة نساء، آية ١٠٤  
(<sup>١١</sup>) سورة مريم، آية ٥٦  
(<sup>١٢</sup>) سورة حمد، آية ٧  
(<sup>١٣</sup>) سورة نساء، آية ٦٩  
(<sup>١٤</sup>) سورة احزاب، آية ٨  
(<sup>١٥</sup>) سورة بقره، آية ٢٧٦  
(<sup>١٦</sup>) سورة توبه، آية ٨٠  
(<sup>١٧</sup>) سورة منافقون، آيات ٢ تا ٦  
(<sup>١٨</sup>) سورة بقره، آيات ١١ و ١٢